

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این تنبیه ششم ایشان که خیلی مفصل ایشان در ملزومات معاطات بحث فرموده بودند که ما ردش کردیم، عرض کردیم انصافا بحث در آن خیلی فرضی می شود و عده ای هم مخصوصا مثل مرحوم نائینی که خیلی مفصل این جا متعرض شدند. بد نبود برای بعضی قواعد تعرضش اما خب حالا گفتیم همه قواعد را برای بعد بگذاریم، نمی خواهد همه را یک جا بگوییم. در تنبیه هفتم مرحوم شیخ یک عبارتی را اولاً از شهید ثانی نقل می کنند که اصل این عبارت از شهید اول در حواشی ایشان است. من فعلاً چون نشد مراجعه بکنم چون از مفتاح الکرامة نقل شده، مراد کدام حواشی ایشان است، اگر حواشی ارشاد باشد چاپ شده، چاپ تحقیقی خوبی هم شده، حواشی شرح ارشاد را هم دارم لکن دیگه مراجعه نکردم. به هر حال اگر باشد طرح اولیه از شهید اول در این مسئله است که معاطات معاوضه مستقلة یا معامله مستقلة باشد و قاعدتا از مثل شهید در قرن هشتم و این ها قاعدتا این طور است که باید قاعدتا اهل سنت هم متعرض این فرع یعنی این مطلب شده باشند که معاطات معامله مستقل است، تصادفاً عرض می کنم چند تا از کتاب های نسبتاً مهم اهل سنت را هم سابقاً نگاه کردم لکن امروز باز مراجعه نکردم که این مطلب را کسی از آن ها قائل به معاوضه مستقلة یا معامله مستقلة هست یا نه.

مرحوم شیخ ابتدائاً عبارتی را از شهید ثانی در مسالک می آورند که:

نقل وجهین فی صیرورة المعاطاة بیعا بعد التلف أو معاوضة مستقلة

این ظاهراً بعد از تلف است

قال: یحتمل الأول؛ که لأنّ المعاوضات، إلی آخر چون مطلبی ندارد که بخواهیم بخوانیم.

عمده اش این در امر هفتم راجع به معاوضه مستقلة ایشان بیشتر نظر دارد

و یحتمل الثانی؛ لإطباقهم علی أنّها لیست بیعاً حال وقوعها، فکیف تصیر بیعاً بعد التلف؟

چون بعد از تلف آثار بیع دارد، نقل و انتقال آن هم لازم پس بگوییم که یک معاوضه مستقله ای است چون که اولش که بیع نبود، آن وقت چطور می شود بعد از تلف، بیع بشود، ایشان از این راه وارد شدند یعنی از این راه که اگر گفتیم بیع نیست یا بگوییم بعد از تلف بیع می شود یا اصلاً معاوضه مستقلی است اصلاً اما این که بعد از تلف بیع می شود به خاطر این که آثار ملک و نقل و انتقال بعد از تلف بار می شود، اگر عین تلف پیدا کرد آن هم مالک می شود، این هم مالک می شود و تمام آثار ملک را جاری می کند، این بنابراین که عند التلف بیع باشد و اما این که اگر عند التلف بیع نباشد چون اشکال این است که حین وقوع که بیع نبوده، نمی شود حین تلف بیع باشد پس باید معاوضه مستقل بشود، این وجه و تقریبی که ایشان فرمودند، نکته خاصی که گفتند.

بعد فرمود:

و تظهر الفائدة

فائده این دو وجه که بیع است یا معاوضه مستقله

تظهر فی ترتّب الأحکام المختصّة بالبیع علیها

بر معاطات آیا بار می شود یا نه؟

کخيار الحيوان

البتّه من عرض کردم که خيار حيوان را می شود قائل به ثبوتش شد چون صاحب الحيوان بالخيار دارد، اگر صاحب الحيوان باشد هر طرفی که حيوان را به طرف مقابل داده، بگوییم کسی که حيوان را گرفته می تواند خيار باشد، حالا می خواهد بیع باشد یا بیع نباشد.

لو كان التالف الثمن أو بعضه. و علی تقدیر ثبوته

اگر هم خيار برای حيوان ثابت شد

فهل الثلاثة من حین المعاطاة

.....
چون الخيار للحيوان ثلاثة ايام

أو من حين اللزوم؟

مثلا رفته گوسفند را به نحو معاطات گرفته به صد هزار تومان مثلا، بعد آن پول که تلف شد ایشان مالک گوسفند می شود.

كلُّ محتمل، و يشكل الأوّل

اولی مشکل است

بقولهم: «إنّها ليست بيعاً»، و الثانی بأنّ التصرف ليس معاوضة بنفسها

این تصرف خودش معاوضه نیست

اللّهم إلّا أن يجعل المعاظة جزء السبب و التلف تمامه.

مگر این جوری بگوئیم مثل شبیه کلام مرحوم نائینی در این بحث های سابق خواندیم، در بعضی از بحث های معاطات که نصف انشاء

به فعل باشد و نصف انشاء به قول باشد، این جا می خواهد بگوید که نصف انشاء به معاطات است نصف دیگرش به تلف است، وقتی

تلف شد پیدا می شود.

پرسش: این مطالب را از کجا گفتند؟ نصفش به این است و نصفش به آن است

آیت الله مددی: عرض کردم در کلام نائینی یک بحثی را بعد خواهیم کرد این از آن جایی است که بعد می خواهیم متعرض بشویم.

و الأقوى عدم ثبوت خيار الحيوان هنا؛ بناءً على أنّها ليست لازمة

اگر جائز است

و إنّما يتمّ على قول المفيد و من تبعه

کسانی که معاطات را لازم می دانند

و أمّا خيار العيب و الغبن فيثبتان على التقديرين

چون آن مربوط به عیب است آن هم مربوط به محروم بودن است، حالا خیار عیب چون دلیل هم دارد و در عین حال هم قاعده می گویند اقتضا می کند، خیار غبن را هم روی همان قاعده. من عرض کردم روایاتی که داریم که غبن حرام است، کلاه گذاشتن به مومن حرام است، غبن المومن حرام سخته، غبن المسترسل سحت، مسترسل کسی که خودش را جلوی شما رها کرده اصطلاحاً، الان هم عرب ها می گویند علی رسلک، رسلک یعنی آرام باش، با خیال راحت صحبت بکن، استرسال یعنی انسان همین طور خودش رها بشود از رسل است یعنی کسی که به شما اعتماد کرده، کسی که شما را قبول دارد و اعتماد کرده سو استفاده از این اعتماد نکنید.

آن وقت خیار غبن دلیل نداریم، مشهور بین علمای اسلام آن هایی که قائل به خیار غبن اند از راه قاعده لا ضرر وارد شدند و همین بحث معروفی است که علمای اسلام، عرض کردم از نظر تاریخی از قرن دوم دنیای اسلام، حالا کار به شیعه نداریم، به لا ضرر تمسک کردند برای عده ای از احکام، این نکته فنی است، این که الان مثلاً در زمان ما مخصوصاً بعد از شیخ انصاری آمدند این بحث را مطرح کردند که لا ضرر به درد احکام نمی خورد، البته یک بحث مثل مرحوم شیخ که می گوید لا ضرر مفادش فقط نفی است، اثبات نمی کند، این تعبیر اثبات را عرض کردیم الان در السنه علما مشرّع، می گویند لا ضرر مشرّع نیست، این مرادشان لسان اثبات است، لا ضرر نمی گوید شما خیار غبن دارید و عرض شد کرارا و مرارا در دو باب نسبتاً تمسک به لا ضرر بیشتر است، یکی باب شفعه چون ابواب مسائل زیادی دارد و غالبش هم روایت ندارد، و یکی هم باب خیارات، عده ای از خیارات مثل خیار غبن دلیل ندارد لذا خیار غبن را آقایان آمدند از راه یک نوع شرط ارتکازی قبول کردند و آن شرط این است که هر کسی که یک چیزی را می فروشد یک شرطی هست، یک قراری بین علماست که این به قیمت خودش باشد، این کتاب را به هزار تومان فروخت قیمتش هزار تومان باشد مثلاً هزار تومان خرید حالا فرض کنید نهصد تومان، هزار و دویست تومان اما اگر بعد معلوم شد ده هزار تومان، این خلاف شرط است، می گویند یک نوع شرط ارتکازی هست لذا اگر معلوم شد گران فروخته خیار غبن به خاطر تخلف این شرط است، عرض کردم از روایت عمده ای که در دنیای اسلام از قرن دوم به بعد، این یک نکته خیلی جای توجه است یعنی چون ما در قرن اول هم یکی از افراد از رسول الله در مدینه نقل می کرد لا ضرر و لا ضرار، در قرن دوم دیگه این در فقه خیلی کاربرد پیدا کرد

و مشرع شد، خوب دقت بکنید، حدیث رفع در قرن دوم خوب کار کرد و جاهایی که مشکل داشتند با حدیث رفع حل کردند، من یک توضیحی راجع به تاریخ اسلامی و فقاہت در اسلام عرض کردم، یک دفعه فرض کنید مثلاً کسی نسیان سجده کرد می گفتند پیغمبر فرمود إن الله رفع عن امتی مثلاً نسیان، حالا نسیان را که برداشتید نماز را که نسیان کردی نمازت درست است، سجده نخوان، این ها از این راه وارد شدند یا نسیان کردی در ماه رمضان غذا خوردی، این ها رفع عن امتی نسیان، این ها از باب حدیث رفع، لا ضرر هم که الی ما شا الله، در هر جا، وضو ضرری بود این برداشته می شود تبدیل به تیمم می شود مثلاً، دیگه کل ابواب ضرر، این خیلی قواعد عامه ای بود که در فقه تاثیرگذار بود مثل همین لا ضرر، مثل مسئله حدیث رفع که الان عرض کردم.

در قرن سوم اهل سنت به فکر تنقیح این احادیث افتادند، روشن شد ؟ در این مرحله بله این پیش آمد، حدیث رفع را گفتند صحیح نیست حالا با آن همه استدلالات حدیث لا ضرر را گفتند صحیح نیست مشکل دارد، حدیث لا ضرر را در موطا مالک نقل می کند در قرن دوم لکن بعد ها بخاری می گوید این نقلی که موطا کرده ارسال دارد، این شخصی که عن رسول الله این لم یدرک النبی، جز صحابه نبوده، با این که مالک امام فی الشان مثل بخاری شاگرد احمد ابن حنبل است، احمد شاگرد شافعی است، شافعی شاگرد مالک است با این تسلسلی که دارند معذک بخاری حدیث لا ضرر را قبول نمی کند حدیث رفع را قبول نمی کند و الی آخره، حدیث المومنون عند شروطهم را قبول نمی کند، البته در فقه اسلامی این طوری شد مثلاً حدیث رفع را آوردند، حدیث المومنون عند شروطهم را آوردند مثلاً فروختن انگور به فردی که آن را تبدیل به شراب می کند، مسئله اعانه بر اثم را مطرح کردند این در قرن دوم در فقه آمدند نتایج را از این ها گرفتند، روشن شد؟

در قرن سوم روی این ها کار کردند که اصلاً این درست است یا نه؟ آن اعانه بر اثم که خب چون آیه مبارکه بود دیگه، آن دیگه معلوم بود جای بحث آن طوری نداشت، حدیث المومنون عند شروطهم را بخاری قبول نکرد، مسلم را قبول نکرد بلکه شاید به ذهن من می آید که شاید کلشان قبول نکرده باشند، صحاح ست، حدیث لا ضرر را قبول نکردند، حدیث رفع را قبول نکردند، این طوری. بعد ها که این مطلب را آمدند به یک نحوی آمدند از این ور چون حدیث لا ضرر به اسانید دیگر هم آمد محل کلام شد که قبول

.....
بکنیم یا نه، حدیث رفع را باز عده ای از خود اهل سنت بالاخره قبول کردند، از محققینشان امثال ابن حزم ایشان حدیث رفع را قبول کرد یعنی حدیث رفع شد اجتهادی، ممکن بود یک کسی در فن رجال هم باشد حدیث شناس هم باشد اجتهاد می کردند که این حدیث صحیح است یا نه، المسلمین عند شروطهم را که ابن حزم هم قبول نکرد یا المومنون عند شروطهم.

بعد ها که فقه تطور پیدا کرد و مخصوصا تطوری که فقه ما پیدا کرد که این تطور فقه ما باز بالاتر بود، در این تطوری که فقه پیدا کرد یعنی از قرن سوم به بعد، چهارم، یک نکته لطیف تری اضافه شد مثلا المومنون عند شروطهم بحث فقهی شد، حدیث رفع بحث اصولی شد، حرمة الاعانة و الاثم شد قاعده فقهی، ما بین مسئله فقهی و مسئله اصولی یعنی ماهیت این ها را از همدیگه جدا کردند، یکی شد اصولی، یکی شد قاعده اصولی، این کار هایی بود که بعد در فقه تطور پیدا کرد که این ها را جابجا کردند یعنی جاهای این ها را معین کردند، حرمة الاعانة بر اثم شد قاعده فقهی نه مسئله فقهی شد نه مسئله اصولی، اما المومنون عند شروطهم شد مسئله فقهی، حدیث رفع مثلا شد، اگر لا ضرر را در شبهات حکمیه قبول می کردند آن هم می شود مسئله اصولی، این به اصطلاح عنوانی بود که به حساب در مسائل پیش آمد و هکذا مسئله استصحاب را مطرح کردند، آن را هم اصولی قرار دادند، اگر در شبهات حکمیه جاری می شود.

بعد ها ارزیابی این ها و دقت در این مسائل که این ها را دسته بندی کردند این ها هم بعد در فقه پیش آمد. حالا به هر حال یکمی از مطلب خارج شدیم به اصل مطلب خودمان برگردیم.

این مطلب بود یعنی به مثل لا ضرر و دیگران تمسک کردن و جلو رفتن، آن وقت این مسئله ای را که ایشان در این جا پیش آوردند مثلا این هم جز مسائل فقهی شد که عقد باید لفظ باشد، در مورد معاطات که حالا بحث ما بود یک مقداری از بحث خارج شدیم در مورد معاطات از همان قرن اول و قرن دوم اختلاف شد، از قرن دوم رسما دیگه اختلاف مطرح شد، عده ای باطلش می دانستند، عده ای صحیح و این اختلاف هم اختصاص به مثلا شیعه ندارد چون در شیعه به این عنوان که مطرح نشده، در زیدی ها هم مطرح شده، در بقیه هم مطرح شده، در همه شان مطرح شد یعنی چیزی نبود که فقط در یک فرقه خاصی چون مسئله معاطات بود.

این مسئله معاطات که بعد بحث هاش در گرفت در قرن هشتم در علمای ما آمدند اصلا طرح مسئله را عوض کردند که معاطات یک معاوضه مستقله باشد، در عبارات سابق می نوشتند معامله مستقله، حالا این را نوشته معاوضه مستقله، آن وقت این ترتیب اثرش این شد که آیا اقسام خیار و آثاری که دارد بار شده یا بار نشده؟ مرحوم شیخ حالا من بعد یک توضیحی راجع به خود اصلا اصل تنبیه هفتم چون خود من هم هنوز دقیقا نمی دانم که ایشان تنبیه هفتم را برای چی قرار دادند. مرحوم آقای خوئی نوشتند چون سابقا مطرح کردند که آیا آثار بیع برایش خواهد آمد این وفای به آن وعد است که آثار خیار باشد. من فکر می کنم مراد مرحوم شیخ این بود که می خواستند، شاید حالا، عبارت ایشان که به هر حال قاصر است اما انصافا فکر می کنم می خواستند خود مسئله معاوضه مستقله را توضیح بدهند چون یک مسئله این بود که معاطات بیع باشد، یکی این بود که مفید ملک باشد و بیع نباشد، مفید اباحه باشد و بیع نباشد، اباحه هم که اقسام تصورات دارد، یک مسئله هم این است که این معاوضه مستقله است، من فکر می کنم می خواستند ایشان این معاوضه مستقله را توضیح بدهند، من فکر خودم را عرض می کنم، مرحوم نائینی را هم که نگاه کردیم سید یزدی این ها ندارند، آقای خوئی نوشته که هدف از این تنبیه این است، بقیه را هم نشد نگاه بکنم، خواستم اما وقت نشد مشغول کار دیگری شدم. این سه چهار تایی را که دیدم آقای خوئی ربطش را این جوری دادند، من فکر می کنم به فکر خودم، به کسی هم نسبت نمی دهم، فکر می کنم هدف شیخ این بود که این معاوضه مستقله را یک توضیحی بدهند و این کار خوبی هم هست انصافا، چون تا حالا اگر بیع باشد اباحه باشد دارای معنای خودش است، این معاوضه مستقله را باید یک توضیحی بدهند که چیست.

به هر حال بعد ایشان فرمودند، ما به خاطر کلمه خیار العیب و الغبن بود، خیار العیب اگر باشد یک نکته اش وجود روایات خیار عیب است که حالا غبن روایت ندارد، خیار غبن را آقایان از قرن دوم به بعد از راه لا ضرر وارد شدند و این لا ضرر را عرض کردم آقایان ما یک نکته ای دارند که این لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، این قید فی الاسلام چی شد، یک حرف های عجیب و غریب دارند که در محالش گفتیم، بعضی هاش که اصلا قابل ذکر نیست، دیگه این قدر سست و ضعیف و بی اساس است که قابل ذکر نیست.

.....

علی ای حال بنده سراپا تقصیر توضیح دادم در متونی که از اهل سنت داریم متونی داریم که راویانی که قرن دوم بودند، راویش در قرن دوم، قاضی هم بودند، احتمال بسیار قوی دادیم که این ذیل فی الاسلام از قرن دوم اضافه شد چون این ها هدفشان این بود که به لا ضرر تمسک بکنند برای نفی حکم، این عمده اش بود بلکه برای اثبات حکم، خوب دقت بکنید، شما یک دفعه به لا ضرر تمسک می کنید چون اگر شما یک کتابی که قیمتش هزار تومان است ده هزار تومان خریدید می گوئید آقا اوفوا بالعقود می گوید يجب الوفاء بالعقد، شما حق فسخ ندارید، آن می آمد می گفت لا ضرر می گوید حکمی که منشا ضرر است برداشته می شود یعنی اوفوا بالعقود برداشته می شود، روشن شد؟ آن آقای دیگر آمد گفت نه، حکم فقط برداشته نمی شود، خیار هم جعل می شود. اگر گفتید خیار هم جعل می شود چی مشرّع می شود؟ مثبت می شود، آنی که در دنیای، این که مرحوم شیخ چون از زمان شیخ این اصول متاخر شیعه این بحث را مطرح کردند که لا ضرر مشرّع نیست، حدیث رفع مشرّع نیست، حدیث رفع می گوید شما نسیان کردید برداشته شد اما این که شما مکلف به بقیه اجزاء هستید این در حدیث رفع مهم بود چون که از قرن دوم آمد می گوید شما فراموش کردید مثلاً سجده را، شما فراموش کردید عذر دارید، معذورید، خیلی خب، برداشته شد اما این که شما مکلفید به اجزای نماز بدون سوره، این تکلیف جدید است، این تعبیری که الان دویست سال است که در حوزه های ما متعارف شده که حدیث رفع مشرّع نیست، مراد از مشرّع یعنی این، روشن شد؟ لا ضرر مشرّع نیست، چون با لا ضرر شفعه اثبات می کردند، چون شفعه آثار دارد، ارث برده می شود یا نمی شود، انتقال می شود، اسقاط... پس خوب دقت بکنید! من می گویم یک خرده برای چی از بحث خارج شدیم. این ها در خیار غبن با لا ضرر خیار را اثبات کردند، لذا الان در این کلمات متاخرین علمای ما ببینید آن ها آمدند گفتند اشکال ندارد، به حدیث رفع تمسک می کنیم می گوئیم نماز درست بده، ادامه بده بقیه نماز هم درست است، این ها آمدند گفتند شما با حدیث رفع می گوید رفع عن امتی النسیان، رفع النسیان، این سجده وجوبش به خاطر این که نسیان شده فرض کنید برداشته شد اما چه دلیل دارد که شما نماز درست است؟ این را دلیل نداریم، روشن شد؟ چه دلیل داریم که سجده ده جزء بود، شما امر به نماز ده جزئی داشتید، یک جزئش برداشته شد سجده، به خاطر نسیان، سلّمنا، چه دلیل داریم که من مکلف به نه جزئم؟ این تعبیر، من گاهی ازش تعبیر می کنم به لسان اثبات که

مفاد رفع عن امتی نفی است، اثبات نیست، در کتب فقهی متاخر ما در اصطلاحی مثل مرحوم نائینی و این ها این متعارفشان این است که می گویند حدیث رفع مشرع نیست، لا ضرر مشرع نیست، همین پیروز و دیروز عرض کردیم که دغدغه مرحوم شیخ الشریعة که امروز هم در بحث قرعه عرض کردیم خب شیخ الشریعه هم همین را می گوید، می گوید ما دیدیم فقها همه اش می گویند لا ضرر صحیح است اما خیلی از جاها که مسئله ضرری است بهش تمسک نمی کنند، نتیجه نمی گیرند، پرسش: نسیان خودش دلیل نمی شود؟

آیت الله مددی: دلیل می شود که سجده برداشت، شما مکلف به بقیه اجزاء هستید، از کجا؟ روشن شد؟ پس حدیث رفع از قرن دوم در دنیای اسلام آمد، چرا؟ برای مشرع بودنش، اثبات احکام باهاش بکنند. در قرن سوم اهل سنت آمدند گفتند نه آقا اصلا حدیث رفع سندش درست نیست، یواش یواش این بحث دلالت مطرح شد بین اهل سنت، آن بحث هم مطرح شد، عده ای گفتند حدیث رفع فقط نفی عقوبت می کند، اصلا نمی گوید وجوب سجده هم برداشته شد، اصلا ناظر به این معنا نیست. این زاویه بحث که آمد کشید به بحث اصول، اصلا حدیث رفع در کتب اصول هم ذکر می شود غیر از آن اصولی که ما داریم چون حدیث رفع با متن لا یعلمون ندارند، آن ها در برائت حدیث رفع نقل نمی کنند چون متن ما لا یعلمون را ندارند، آن ها در اصول کشیدند اگر آقایان نگاه بکنند تقریباً در جمیع کتب اصول قدیم اهل سنت در بحث مجمل و مبین، مثال هایی زدند که آیا این چون کارایی در فقه زیاد داشت این آیا مجمل است یا مبین؟ یکیش هم حدیث رفع است، رفع عن امتی النسیان و الخطاء و الاکراه که آیا مفاد این نفی احکام است؟ بلکه این ها توجه نکردند اصلا مفاد این اثبات احکام است یا مفاد این نفی احکام است فقط یا مفاد این اصلا نفی عقوبت است، احکام جزائی را بر می دارد، عقوبت ندارید شما، جزا ندارید، کیفر ندارید، نه این که بگویید وجوب سجده را برداشتند، تو گناه نکردی همین، می خواهد بگوید کیفری نمی شوی، عقابی نمی شوی چون فراموش کردی اما وجوب سجده را برداشتن را نمی گوید، دیگه یک بحث هم باز این ور شد که چکارش بکنیم؟ می خواهم بگویم حدیث رفع را کلاً در دنیای اسلام برایتان روشن بشود که چه روزگاری داشت، این خیار غبن هم همین طور و لذا عرض کردیم شیخ الشریعة و این راه خوبی است که

ایشان رفتند یعنی آن فکر که انسان دنیای علم را در نظر بگیرد، ایشان اصلاً آمد گفت لا ضرر معنایش نفی ضرر نیست اصلاً، ایشان برای این که این مشکل را حل بکند اصلاً معنای لا ضرر را عوض کرد، گفت لا ضرر یعنی به کسی ضرر نزن نه این که ما حکم ضرری را برداشتیم، اصلاً معنای لا ضرر نفی نیست، اصلاً نهی است، اصلاً ایشان جلوه بحث را کلاً عوض کرد.

پس این مطلب که ما این کلیات، این کلیات از کی آمد؟ همین اعانه بر اثم را ما متعرض شدیم، در قرن دوم اهل سنت فروش انگور را به کسی که شراب می سازد از باب اعانه بر اثم حرام کردند، این در روایات ما نیامده، خوب دقت بکنید! قرن سوم، چهارم بعد ها نیامده، از زمان علامه آمده و تقریباً بعد از علامه اعانه بر اثم مطرح شد، اصلاً در قدمای اصحاب ما اعانه بر اثم مطرح نشد، تا اعانه بر اثم مطرح نشد یک دفعه این بحث پیش آمد که اصلاً این بیع عنب اعانه بر اثم هست یا نه و بعد موارد دیگر.

إلی آخره که مرحوم جامع المقاصد یک معنا می کند، مرحوم محقق اردبیلی یک جور بعد از ایشان، این دیگه این مسئله تا مثل زمان صاحب جواهر و بعد ها مثل مرحوم آقای ایروانی و آقای خوئی که اصلاً اعانه بر اثم حرام نیست، یواش یواش اعانه بر اثم حرام نیست، آنی که حرام است تعاون بر اثم است، ما روایتی نداریم که اعانه بر اثم حرام است، بلکه اعانه بر ظلم حرام است، این ها آمدند عناوین را جدا کردند، تعاون علی الاثم به آیه مبارکه حرام است، اعانه بر ظلم به روایات، بلکه آمدند گفتند یک عنوان دیگری داریم این که انسان یودی فی اعوان الظلمة ولو خودش اعانه بر ظلم هم نکند، جز درباری هاست، هیچ کاری هم نمی کند، اذیتی هم نکرده اما همین که جز اعوان ظلمه است این هم خودش حرام است ولو اعانه بر ظلم هم نکرده، نه ظلم کرده و نه اعانه بر ظلم لکن آن یودی من اعوان الظلمة خود این حرام است، خود این عنوان حرام است.

این تقریباً رایبی است که تقریباً متاخرین شیعه از زمان صاحب جواهر به این ور مثل آقای خوئی، روشن شد؟ ببینید چچور بحث هم بین اهل سنت و هم بین شیعه چچور تاریخ خودش را پیدا می کند تا به این جا رسید که اعانه بر اثم حرام نیست، تعاون بر اثم حرام است، اعانه بر ظلم حرام است، یودی من اعوان الظلمة این هم حرام است، این حرام هایی که گفتیم این هاست

آیت الله مددی: دیگه حالا این را من فقط مثال زدم برای این که یک نوع تنویر فکری بشود وارد جزئیات نشویم.

بعد ایشان فرمود:

و الظاهر أنَّ هذا تفریع علی القول بالإباحة فی المعاطاة

معلوم نیست، حالا من فکر می کنم شاید مرحوم شیخ نظر مبارکشان در این تنبیه بیشتر این باشد که این معاوضه مستقله یعنی چی؟ ایشان می گوید ظاهراً این تفریع القول بالاباحه است اما علی القول بكونها مفیداً للمک المتزلزل، اگر بگوییم قائل به ملک بشویم فیلغی الکلام فی كونها معاوضة مستقلة أو بيعاً متزلزلاً قبل اللزوم

به عکس، به نظر من آن بیشتر اولی است به معاوضه مستقله، اباحه که معاوضه نمی کند که، آنی که درش شبهه هست که معاوضه مستقله باشد بنا بر قول به ملک است نه اباحه، بگوید یک نحوه معامله ای است که در آن ملک پیدا می شود اما بیع هم نیست، من فکر می کنم نظر مرحوم شیخ در این تنبیه این کلمه است، این جاش، روشن شد؟ ایشان می خواهد بگوید بحث معاوضه مستقله بنا بر قول به اباحه است نه ملک، من فکر می کنم چیه فرمودند، بحث معاوضه مستقله القول بالملک است، ملک پیدا می شود اما بیع نیست، چطور می شود ملک پیدا بشود بیع نباشد این معاوضه مستقله است.

پرسش: ما مشخص بکنیم که معاوضه مستقله هست که اگر بود نتیجه اش این است

آیت الله مددی: معاوضه مستقله که هست،

پرسش: چون اول گفتند ملک را اباحه، بعد حالا چیست؟

آیت الله مددی: بگوییم ملک است اما این معاوضه مستقله است، چه مشکل دارد؟

غرض من فکر می کنم، این را دقت بکنید که اخلاق بنده روشن است که روی عبارات فقها و علما خیلی بحث نمی کنم، حالا به هر حال اگر به نظر ما مرحوم شیخ قدس الله نفسه توضیح می داد که من می خواهم معاوضه مستقله را توضیح بدهم که اصلاً این معاوضه مستقله که در عبارت شهید اول و من فکر میکنم عادتاً، چون نشد مراجعه بکنم، حتماً اهل سنت دارند، چون شهید اول خیلی

مطالب آن ها را دیده و مطلع به مبانی آن هاست، حتما اهل سنت این بحث معاوضه مستقله را مطرح کردند، یک چیزی شبیه صلح است دیگه، صلح را که ما داریم، صلح گاهی اثرش بیع است، صلح گاهی اثرش اجاره است لذا ما در عبارات داریم که صلح عقد مستقلی نیست، ببینید اثرش چیست، اگر نقل عین بود بیع است، اگر نقل منافع بود اجاره است، اگر نقل انتفاع بود مثلاً عاریه است و هلم جرا، صلح معاوضه مستقلی نیست و لذا ما عرض کردیم صحیح این است که صلح خودش یک عقد مستقلی است، اثرش گاهی نقل عین است، قبول است، این مطلب قبول است اما حقیقت صلح آن نیست، حقیقت صلح نقل عین نیست، نقل منافع نیست، حقیقت لح که شما انشاء می کنید انشای تسالم است، چون کرارا عرض کردیم تمام این عقود یک حقیقتی دارند اول آن حقیقتش را بحث بکنید، بعد دنبال لفظش بروید، بعد این لفظ با آن حقیقت تطابق کلی داشته باشد، مجاز و این ها را باز هم بعد توضیح می دهیم. روشن شد؟ من فکر می کنم که این جا می خواسته این را بگوید که معاطات مفید ملک است لکن بیع نیست، لکن معاوضه مستقله است، یک نحوه معاوضه جدیدی است که طبق آن ملک حاصل می شود، مرحوم شیخ قول به اباحه گرفته، فکر نمی کنم.

پرسش: مبهم ۳۰:۲۵

آیت الله مددی: من تصادفاً حاشیه را نخوانده بودم، راست می گویند، هم یلقی دارد هم یبقی دارد، بله ینبغی، بعد هم نوشته که مرحوم آقای شهیدی رحمه الله علیه گفته الصحيح ینبغی، می گویم فلیغی الکلام خیلی بعید بود، عرض کردم، این هم توجیه مرحوم شهیدی است، حالا فعلاً قبولش مشکل است الان، ظاهر عبارت این است که ظاهراً چیه باشد، فکر می کنم مطلب را به عکس گفته.
و فکر می کنم عرض کردم مرحوم آقای خوئی فرمودند نظرش این است که آیا خیارات در این معاطات هست یا نه؟ فکر می کنم نظر ایشان به او نبوده و این را به نظرم باز هم خوب توضیح نداده مرحوم شیخ قدس الله نفسه این را باید خوب توضیح می داد که چرا معاوضه مستقله؟

فلیغی الکلام فی کونها معاوضة مستقلة أو بیعاً متزلزلاً قبل اللزوم

شبهه همین بیمه دیگه، الان بیمه را مثلاً عده ای مثل آقای خوئی هبه معوضه می دانند، عده ای هم می گویند نه عقد مستقلی است،

داخل آن عقود نیست یک عقد جدید است

حتی یتبعه حکمها بعد الزوم؛

ظاهراً نظر آقای خوئی به این بوده

إذ الظاهر أنه عند القائلين بالملك المتزلزل بيع بلا إشكال

این مطلب ایشان معلوم نیست

في ذلك عندهم على ما تقدّم من المحقّق الثانی

عرض کردم یکی از مشکلات مرحوم شیخ که ظاهر محقق ثانی این است، محقق ثانی قائل است اما این که عندهم به این معناست این

از کجا؟ یک قائل گفته باشد پس بگوئیم عند الكل این طور است؟

فإذا لزم با آن ملزومات که آمد صار بيعاً لازماً فيلحقه أحكام البيع

فالأقوى كيف كان، حالا من چون دیگه عبارت ایشان را یکمی خواندم

فالأقوى أنها على القول بالإباحة بيع عرفي لم يصححه الشارع و لم يمضه إلّا بعد تلف إحدى العينين

این استظهار ایشان خیلی بعید است، فوق العاده بعید است

أو ما في حكمه، و بعد التلف يترتب عليه أحكام البيع

می شود این را گفت، این در جایی است که نص داشته باشیم، شما که با قاعده درست کردید که نمی شود. این مطالب جایی است که

روایتی داریم، یک قاعده ای داریم جمعش که می کنیم این طور می شود، این قاعده اش این طور است اما اگر بخواهیم با قاعده

درست بکنیم که این طور نمی شود.

و المحكيّ عن حواشي الشهيد:

.....
نمی دانم اگر هست که ببینید کدام کتاب است، حواشی ارشاد یا حواشی دیگه است

پرسش: با قاعده چطور می شود؟

آیت الله مددی: معاوضه مستقلی باشد، غیر از بیع باشد، چرا؟ چون مردم دارند انجام می دهند، دلیلش هم مردم است.

پرسش: بعد تلف و قبل تلف فرق نمی کند؟

آیت الله مددی: فرق نمی کند، می خواهد تلف بشود یا نشود. اصلاً مراد از معاوضه مستقله این است

أنّ المعاطاة معاوضة مستقلة جائزة أو لازمة و الظاهر أنّه أراد التفريع على مذهبه من الإباحة و كونها معاوضة قبل اللزوم، من جهة كون كلّ من العینین مباحاً عوضاً عن الأخری،

البته اگر شهید ثانی قائل به اباحه بود و معاوضه مستقله گرفت ظاهراً مرادش از معاوضه مستقله به لحاظ دلیل شرعی و إلا آن را که شخص در خارج انجام می دهد که ملک است، آن که در خارج قصد می کند نان که تملیک است، آن که ملک است مگر مراد ایشان این باشد که معاطات قصد تملیک می شود لکن شارع اباحه بار کرده و لذا می شود معاوضه مستقله، اگر عبارات شهید این طور باشد

لكن لزوم هذه المعاوضة لا يقتضى حدوث الملك كما لا يخفى، فلا بدّ أن يقول بالإباحة اللازمة

نه لازم نیست به اباحه، اباحه لازمه، اباحه لازم آن مقداری که شارع امضا کرده، لازم لازم، جائز جائز

بعد هم ایشان یک فافهم دارند.

عرض کنم آنی که به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید خوب بود ایشان اول اصلاً کلمه معاوضه مستقله، ببینید در عباراتی که ما الان داریم اگر بخواهیم دقت بکنیم یکی تعریف خود بیع بود پیش مصباح المنیر، مبادلة مال بمال، عرض کردیم کلمه بدل را در باب مفاعله برده است و توضیحش عرض شد که در باب مفاعله این طور است، مراد این هیئت برای این معناست، یک فعلی از یکی صادر می شود بعد دومی هم فعل او صادر می شود به عنوان تقریباً عکس العمل فعل اولی و باز اول است مثلاً یکی می زند تو گوش یکی،

یکی هم می زند تو شکم آن یکی، این را اصطلاحاً مضارب می گویند اما اگر هر دو مشغول زدن اند این دست و صورت را بگذاریم در شکم این، این حالت را بخواهند حکایت بکنند تضارب می گویند، وقتی فعل از دو نفر در آن واحد صادر می شود این را باب تفاعل می برند اما اگر از یک نفر صادر می شود پس مبادله مال بمال یعنی یک کسی این مالش را بدل آن قرار داد، باز دومی هم مالش را بدل این قرار داد، این مبادله معنایش این است، معاطات اگر باشد این الفاظ را، اول مفرداتش را بگوییم، معاطات اگر باشد چون از عطا است دادن است، یک عطایی از این ور است، یک عطایی هم به عنوان عکس العمل از طرف مقابل است اما در این عطای دوم دیگه نخواهی که به عنوان بدل باشد، اگر معامله مستقلة، چون به نظرم بعضی عبارات سابق معامله مستقلة بود، معامله مستقل چون از باب مفاعله است باب عمل است، عمل یعنی کار، دو تا کار را نگاه می کند که این دو تا پشت سر هم واقع شدند، ببینید این طوری بوده، پول را گذاشته نان را برداشته، خود نانوا نان را آن جا گذاشته بعد پول من را بر می دارد، این معامله به این معناست، این دو تا عمل را نگاه کرده، گذاشتن پول و گذاشتن نان، این دو تا عمل، گذاشتن پول و برداشتن نان، آن هم گذاشتن نان برداشتن پول، این دو عمل را نگاه کرده، در معامله نکته فنی این است که تعویض نخواهی، تبدیل هم نخواهی اما کلمه معاوضه مستقلة که ایشان آورده در کلمه معاوضه فقط فعل نیست، در معاوضه یکی جای دیگری قرار بگیرد یعنی این پول را گذاشته به عنوان این که نان عوضش است برداشته، آن هم نان را گذاشته پول عوض نان است برداشته، این می شود معاوضه، معاوضه یعنی کلُّ من الطرفين قصد تعویض را، تقریباً شاید این معنایش رساتر حتی از مبادله باشد چون مبادله ممکن است بدل باشد، این عوض است، این که تعبیر کرده از معاطات به معاوضه این نکته را می خواهد بگوید که در باب معاطات نگوئید معامله مستقلة، نگوئید معاطات یعنی اعطای از دو طرف، نگوئید عمل از دو طرف، آن نکته فنی عوض بودن هم هست، این نیست که فقط دو تا عمل انجام شده، آن نکته فنی این است که این پول را در مقابل نان و نان را در مقابل پول حساب می کند، این معاوضه هم توش شده یعنی اگر ما بخواهیم به فارسی تقریباً معامله را معنا بکنیم باید بگوییم دو اقدام متقابل، دو اقدامی است که مقابل همدیگر انجام شده، دو عمل اما معاوضه دو اقدام متبادل است نه متقابل، دو اقدام شده در عین حال با تعویض، قصد تعویض شده، این مقداری است که فعل دلالت می

.....

کند، از این مقدار که بالاتر برود این است که مثلاً این را بیان بکند، اگر بیان بکند قسمتی را که خودش التزام داده که بیع است این را تعهد می‌گوییم، اگر بیان بکند که این‌ها را با لفظ به هم ربط داده می‌شود عقد، پس از آن معاطات شروع بکنید شروع می‌شود تا به عقد می‌رسد، این کسانی که بحث معاوضه مستقله، خیلی لطیف است در این حسابی که ما گفتیم نگفتند معامله مستقله، نگفتند معاطات، معاطات را عطا نگاه نکردند، نگاه کردند دو تا تعویض متقابل، روشن شد؟ یعنی نکته فقط دو اقدام متقابل نیست، دو اقدام متبادل است، اقدام هست عمل هست لکن به حد تعبیر و لفظ نرسیده است، در حد تعبیر و لفظ اگر فقط کار خودش را بگوید می‌شود تعهد، اگر بگوید قرارداد با همدیگه بستیم و این قرارداد بسته شده می‌شود عقد، چون در معاطات یعنی این قائل فرض کرده که اگر بخواهد عقد باشد یا معاهده باشد لفظ می‌خواهد، حالا که لفظ نیست از همین درجه حساب کرده، از معاطات و مبادله و معامله و معاوضه مستقله، پس مراد از معاوضه مستقله در حقیقت همان عقد بیعی است که لفظ ندارد، با فعل است، او می‌گوید با فعل بیش از این مقدار در نمی‌آید

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين